



خاطره‌ای از تحصن

روزنامه نویسان

ایران در مجلس

وقتی مصدق از آمریکا نا امید برگشت، مخالف و موافق او ناراحت شدند و از قراری که آقای نصراله شیفته بمن گفتند، حسین فاطمی به دکتور مصدق گفته بود کار دولت به بن بست رسیده و باید کنار برویم ولی مصدق قبول نکرد، او پس از این شکست سیاسی باین اندیشه افتاد که با نزدیک شدن به چپی‌ها، آمریکائی‌ها را ترسانده و بخیال خود از آب گل‌آلود ماهی بگیرد مانند تصورات غلط سبهدن‌زوم آراء و نمی‌دانست که کوتاه آمدن آمریکادر انجام خواسته‌های ایشان در اثر میدان دادن به دست چپی‌ها بوده و خلاصه نتوانسته است از انجام کاری که بعهدش گذاشته‌اند برآید و آن سیاست که بساطی برای او چیده است خود برمی‌چیند. (رجوع شود به دو جلد کتاب که آمریکائی‌ها راجع باین وقایع نوشته‌اند و به بسیاری مطالب ناشنیدنی و ناگفتنی اشاره کرده‌اند).

دکتور مصدق فقط يك طرف قضیه را نگاه می‌کرد و تصور می‌کرد که با جابجایی توجه توده مردم بمنوان مبارزه با خارجی و مقداری هو و جنجال کارها درست می‌شود و جهات دیگر را در نظر نمی‌گرفت و حتی میخواست مقاصد دیگر خود را از قبیل انتخابات فرمایشی و سر کوبی مخالفان شخصی و حفظ و جاهت ملی و بدست آوردن حکمفرمائی مطلق خویش را در زیر لوای این هو و جنجال‌ها فراهم سازد و از این نکته هم غافل بود که هیجان مردم برای شخص ایشان نیست بلکه چون سالها مردم ایران از بیگانگان رنج و ستم دیده‌اند. هر کس حربه مخالفت با خارجیان را در دست بگیرد گروهی دور او جمع می‌شوند و نهضت‌های قلابی و غیرقلابی بعد از شهریور ۱۳۲۰ که باعث اجتماع جماعتی از مردم شد. موجب اصلی و عنوان اولیه همه آنها همین مبارزه با خارجی بود.

باید قبول کرد که مصدق با کارهای ناشیانه خویش که مخالفانش نسبت عمدی بودن به آنها می‌دهند حس مبارزه با خارجی و استقبال از آزادی و نیروی مقابله با ظلم را در ایرانیان ضعیف ساخت و وضعی بوجود آورد که عکس‌العمل کارهای بزیان آزادی تصام شد: درست است دولت‌ها تبلیغات و تظاهرات می‌کنند ولی این تظاهرات لازم یا غیر لازم را در حاشیه کار خویش قرار می‌دهند و به متن کاری ندارند و بقول منطقی‌ها موضوعیت ندارد ولی در دولت مصدق هو و جنجال موضوع اصلی و متن کار دولت بود و بقیه امور در حاشیه قرار داده بودند.

از این گذشته همان‌طور که در کارهای ما، ضابطه چندان مؤثر نیست و هر چه هست رابطه است. مصدق در کارهای اداری رابطه را بر ضابطه ترجیح می‌داد، مثلاً خواهرزاده خود سهام السلطان بیات را بریاست نفت ملی شده ایران و دکتر متین دفتری داماد و برادرزاده اش را برای خلع ید بغوزستان فرستاد و پسرش احمد مصدق را بمعاونت وزارت راه و پسر دیگرش دکتر غلامحسین مصدق را در معاملات شیلات دخالت داد و حتی پسر رخت شوی خانه اش را پیشکاردارائی تهران کرد که این قبیل انتصابات خوش نما نبود و حد اقل بهانه بدست مخالفان می‌داد، اشتباه دیگر ایشان، مریض نشان دادن و ضعیف نشان دادن خود و کشور بود که اگر قول قدیمی‌ها را که می‌گفتند «تمارض» يك نوع مرض و «تجنین» يك نوع جنون است قبول نداشته باشیم، يك نوع بی‌سلیقه‌گی بود. او برای محافظت خویش سیمهای لخت برق در اطراف اطاق هایش کشیده بود که بسیاری از طیور مانند گنجشك و كلاغ و کبوتر و حتی دوسه تا گربه که با آن سیمها برخورد کرده بودند خشك شده و به آن سیمها آویزان شده بودند و همواره در دل بیم داشت یا باین کار تظاهر می‌کرد و حتی چند شبانه روز در مجلس متحصن شد که می‌ترسد او را بکشند و علاوه بر این که دستور داده بود دیوارهای اطاق تحصنش را از داخل تخته کوب کردند آقای کاظم شیبانی را با يك تفنگ برنو و آقای کشاورز صدر را با يك تفنگ دو لول پشت در اطاقش گماشته بود و دوسه نفر را هم بصورت «پیش مرگ» حاضر داشت که از هر غذایی که می‌خواست بخورد ابتدا آنها می‌خوردند.

با فرا رسیدن ماههای آخر دوره شانزدهم مجلس و مقدمه چینی جنبه ملی برای انتخابات دوره هفدهم، مخالفت‌های نمایندگان اقلیت در مجلس با دولت اوج گرفت و علاوه از نطق‌های تند و زننده، حمایت‌هایی از جرائد مخالف دولت می‌نمودند که بموقع انتشار یابند.

نمایندگان اقلیت در آغاز امر فقط سه تن بودند «آقایان جمال امامی دکتر پیراسته

عبدالصاحب صفائی کہ در جلسہ یکشنبہ ہفدہم آذر ۱۳۳۰ پس از يك نطق مفصل واعترض به آدمکشی‌ها و قتل و غارت‌ها ، اعلام تحصن کردند و پس از آن بتدریج - عبدالقدیر - آزاد - امیر قاسم فولادوند - سلطانی بیهانی - رئیس التجار موسوی - نصرتیان - شوشتری - سعید مہدوی - منوچہر تیمورتاش - آبکار آبکاریان - رفعت السلطنہ پالیزی - عزیزاعظم زنگنه - سالار سعید سنندجی - حبیب پناہی - نورالدین امامی - رضا آشتیانی‌زادہ - علی محمد غضنفری و چند نمایندہ دیگر در مخالفت با دولت با آنها ہم آہنگ شدند.

آشتیانی‌زادہ در عین حال کہ مخالف مصدق سخن می گفت (تک‌رو) بود او در جلسہ علنی مجلس گفت «حوادث ۱۴ آذر دومین لکہ بد نامی را بردامن آقای مصدق زد و دستہای این پیر مرد محترم را در خون بی گناہان فرو برد ، روزنامہ نیمہ رسمی کبھان ، در شب فاجعہ خہر دادہ کہ تصمیم تیراندازی با حضور نخست وزیر گرفتہ شدہ است و نقل از صورت جلسہ ۱۷ آذر مجلس شورایی».

در جلسہ سہ شنبہ نوزدہم آذر غوغای دیگری بر پا شد ، بواسطہ پیش آمد ۱۴ آذر کہ سرہنگ شہربانی صادق نوری شاد مقتول و در آتش زدن و غارت روزنامہ‌ها چہل پنجہ نفر زخمی و مجروح شدہ بودند و متعاقب آن در جلسہ ۱۷ آذر ہر دو دستہ ، دست خود را رو کردند و متمایز شدند . اولین صف بندی ، صورت گرفت ، مدیران نویسندگان جرائد متحصن ، از اول وقت لڑ جرائد را اشغال کردند و دارو دستہ ، جمال امامی نیز در لڑ تماشاچیان متمرکز شدند و ہمین کہ پیر استہ و جمال امامی ، و صفائی و نصرتیان و شوشتری و دولتشاہی بہ ترتیب وارد جلسہ شدند گروہی از لڑجرائد و لڑ تماشاچیان شروع بہ کف زدن کردند و نمرہ کشیدند کہ (زندہ باد و کلای اقلیت) کریم پور شیرازی مدیر شورش کہ در ردیف عقب لڑجرائد بود نمرہ زد (آقای جمال امامی چطور تظاہر برای شما خوب است و برای دکتہر مصدق عیب است) . عدہ ای باو حملہ کردند و نزدیک بود نفلہ اش کنند .

من و آقای کرباسچیان خود را حائل قرار دادیم کہ او را نکشند و بھانہ تازہ ای بدست دولتی‌ها ندهند ، حملہ کنندگان کہ مدیر فرمان و مدیر سیاسی و مدیر ذرہ و مدیر آرام و دارو دستہ آنها بودند با احترام من و کر کرباسچیان از حملہ دست کشیدند . و کریم پور ہمینکہ خود را از چنگال آنها رہا دید از لڑ مطبوعات خود را بہ تالار جلسہ علنی مجلس انداخت و بہ کلای اقلیت چند فحش داد و با منوچہر تیمورتاش گلاویز شد ، مجلس یکپارچہ انقلاب شدہ بود .



از راست به چپ آقای حبیب پناهی نماینده خلخال - یمینی مدیر آرام
پارسا - منوچهر تیمورتاش نماینده کاشمر - پور اعتضادی مدیر زلزله
حسن امامی

سربازان گارد و خدمتگذاران مجلس مداخله کردند و کتک‌کاری و بزن بزن
در گرفت.

نمایندگان متفرق شدند و در اطاق‌ها را بکلی بستند ، در این مدت مصدق در
اطاق رئیس مجلس نشسته بود و با رئیس مجلس گفتگو می‌کرد «این جلسه پر آشوب بی‌ریاست
مرحوم جواد گنجهای تشکیل شده بود که باین سر نوشت دچار گردید».

در میدان بهارستان هم عده‌ای بفتح دولت ، تظاهر می‌کردند و به وکلای اقلیت
دشنام می‌دادند و از این اشعار پوچ که ما آنها را ادبیات هو می‌نامیدیم میخواندند
«کی مرده - کی مرده جمال امامی مرده - عبدالقادر آزاد - فردا دوقلو میزاد سید
محمد علی شوشتری - به سوراخ و شست تا مشتری - نفت ما ملی شده - خاک بر سر
چرچیل شده» .

این جلسه بهم خورد ولی وکلا ، از مجلس بیرون رفتند و ساعت يك و نیم بعد از ظهر ، مجلس دوباره تشکیل شد ، چون هیچ تماشاچی را راه ندادند ، وکلای اقلیت اعتراض نمودند که طبق قانون اساسی جلسات علنی مجلس وقتی رسمیت دارد که با حضور تماشاچی باشد و این جلسه رسمیت ندارد ، از این تاریخ ببعد ، نمایندگان طرفدار دولت از بیم انتقادات اقلیت حتی المقدور کوشش می کردند که جلسات علنی مجلس تشکیل نشود ، و وکلای اقلیت ، میدانی برای مکتوبات خود پیدا نکنند .

چند جلسه هم که تشکیل شد ، چنان قیل و قالی همراه داشت که مجلس نمی توانست بوظیفه خویش که قانون گذاری است عمل کند ، نمایندگان اقلیت ، سئوالهای متوالی ، در موضوع ناامنی ها ، فرمانداران قرعای - ریخت و پاش ها - معوق ماندن کار نفت ، کشت و کشتارها می کردند . و نمایندگان اکثریت هم از اهانت بوکلای اقلیت کوتاهی نداشتند ، یکبار هم دولت استیضاح شد و اعتنا ، باستیضاح نکردند و در روز مقرر برای جوابگوئی حاضر نشدند و متحصنین نیز در اینباره با نمایندگان سنا و با خبر گزاری ها ، مصاحبه نمودند و نامه ای هم به پیشگاه شاهنشاه عرضه داشتند که عیناً نقل می شود .



از راست به چپ نشسته : سالار سعید سمنده چی - شوشتری - جمال امامی - عبدالصائب صفائی فری پور - ابوالفتح دولتشاهی - نورالدین امامی - هاشمی حائری - بهرام بوشهری پور (ایستاده) در صف دوم پارسا - مدیر آرام کوهی گرمائی - یزدان بخش مدیر پیک ایران - حبیب پناهی - سعید مهدوی - فرزدقی مدیر ذره - شاهنده مدیر فرمان - عضدی مدیر عضد

متن عریضه متحصنین بحضور ملو گانه راجع بعدم حضور دولت در مجلس شورایملى برای استیضاح :

بشرف عرض پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌رساند :
چنانکه خاطر خطیر ملو گانه، مستحضر است نمایندگان اقلیت مجلس شورایملى از چند ماه پیش مشاهده نمودند که دولت آقای دکتر مصدق از حدود قوانین جاویه کشور تخلفاتی نموده و انحرافاتى جسته است .

با در نظر گرفتن مدلول اصل ۲۷ قانون اساسی ، نمایندگان سئوالات عدیده در موارد تخلفات دولت نموده ، ولی دولت از جواب دادن به سئوالات مزبور و حضور در مجلس شورایملى استنکاف ورزیده و در مقابل، موجبات ارباب و تهدید نمایندگان را فراهم کرد، تجمع افراد در جلو خان بهارستان و هتک احترام مجلس شورایملى و توسل به جعل تلکرافات و طومارها و اشاعه اخبار جعلی و هتاکى به نمایندگان در رادیوی دولتی و به راه انداختن بلندگو در مرکز کشور علیه مخالفین دولت و سلب آزادی مطبوعات شواهد متین و دلایل گویائی از ایجاد محیط رعب و وحشت و عدم اعتناء به اصول و قوانین بوده است و در اثر ایجاد وضع نامطلوب مذکور اقلیت مجلس ناگزیر شد که دولت را طی چهار ماده مورد استیضاح قرار دهد و دولت بر طبق اصول و سنن پارلمانی ناگزیر از حضور در مجلس شورایملى بود .

و لکن آقای دکتر مصدق در این مرحله نیز طرفداران خود را بعنوان مسافرت و ادار به عدم حضور در مجلس نمود و بدین ترتیب عملاً مجلس شورایملى را تعطیل و شانه از زیر بار خالی نمود .

نظر به اینکه مقام شامخ سلطنت از لحاظ قانون اساسی ریاست عالی کشور را داراست و مسئولیت اصولی و معنوی برای حفظ مشروطیت دارد لاجرم خاطر خطیر همایونی را متوجه عواقب وخیم این روش خلاف اصول دولت حاضره نموده و استدعا داریم توجه عاجلی به وضع وخیم کشور مبذول فرمایند .

از طرف نمایندگان و مدیران جرائد متحصن در مجلس شورایملى

جمال امامی خوئی - ۱۳۳۰/۱۱/۱۱

این پیش آمدها و زد و خوردها به مصدق و اطرافیانش چند نکته آموخت .
۱- باید مجلس هفدهم را طوری درست کنند که هیچ مخالفی در آن راه نیابد که هر چه اراده کنند ، انجام شود و اگر لازم باشد ، مجلس اختیارات قانونی خود را به رئیس دولت بدهد .

۲- چون آرتشی‌ها، نشان داده بودند که تنها شاه را می‌شناسند و می‌گفتند طبق قانون اساسی نیروی زمینی، و دریائی و هوائی تابع مستقیم شاه می‌باشند، باید رخنه‌ای در کار آرتش پیدا کنند و اختیار آرتش را خود در دست بگیرند، و پی برده بودند که در زدوخوردها، آرتشیان یا بیطرفند یا به نمایندگان اقلیت و مدیران جراید متحصن روی خوش نشان می‌دهند.

اینطور هم بود زیرا نظامیان به اعتقاد اینکه متحصنین، مؤمن به شاه هستند هنگام تظاهرات علیه متحصنین از جمله و هجوم به آنان جلوگیری می‌کردند. شبی که اطاق مسکونی متحصنین آتش گرفت و می‌گفتند، این حریق عمدی بوده، که متحصنین فرار کنند، سرلشکر با تمانقلیچ با چند سرباز آمد و آتش را خاموش کردند و به متحصنین اطمینان داد که گارد مجلس، محافظ آنهاست و کسی نمی‌تواند سدمه‌ای به آنان بزند.

۳- هر کس را در هر مقام و هر کسوتی هست و احتمال دارد، مخالف راه و رسم آنها باشد سرکوب و لجن مال کنند و برای سرکوبی آنها، ده‌ها چاقوکش و ولگرد را استخدام کرده بودند و چندین خروار چوب و آجر خریداری در میدان بهارستان در محل فعلی بانک اصناف، که آن موقع در اختیار آقای کریم‌آبادی رئیس صنف قهوه‌چی بود انبار کرده بودند و در مواقع لازم از این آجرها و چوب‌ها برای کتک زدن و کشتن مخالفان استفاده می‌کردند و خوشمزه اینکه این آجرها و چوب‌ها را از پول اوقاف خریده بودند، و چه بدبخت‌هایی که به امید کار خیر و رفتن به بهشت، مال خود را وقف می‌کنند و به این قبیل مصارف می‌رسند.

۴- مجلس سنا را که اعضاء آن از رجال متشخص بودند و دو سال از دوران قانونی آن باقی مانده بود از بین ببرند و این کار در ۲۸ آبان ۱۳۳۱ عملی شد و جمعی از اوپاش را به سرکردگی امیرموبور در جلومجلس گماشتند و با چوب و چماق و گفتن دشنام از وزود سناتورها به مجلس، جلوگیری کردند و عملاً مجلس سنا را تعطیل نمودند.

در قسمت اول، آنچه مسلم بود، دولت می‌توانست انتخاباتی به میل خود انجام دهد، زیرا در ایران، همیشه دولت‌ها برنده انتخابات بوده‌اند بویژه آنکه، آن دولت یا بهانه ملی شدن نفت، می‌توانست، یک داغ باطله به پیشانی هر کمی‌خواهد بزند، روزنامه‌های دولتی از یکطرف با نوشتن تهمت و افترا و آیتاله کاشانی از طرفی دیگر با صدور فتوی، مردم را از دادن رأی به مخالفان دولت، منع می‌کردند و

چند فتوی برای چند شهر مانند : ساوه - بروجرد - بهبهان - تویسرکان - زابل - مشهد - کرمانشاهان - قم - ساری - سنندج - شاهرود صادر کرد که به چه کسی رأی بدهند و به چه شخصی رأی ندهند .

در این مورد دو سه اشکال پیش آمد ، یکی آنکه عده‌ای از اطرافیان مصدق ، چون دیدند از نمد انتخابات کلاهی ندارند ، یا خود را از آن هو و جنجال کنار کشیدند یا به صف مخالفان پیوستند . دیگر آنکه بعضی از کسانی که در محل نفوذ داشتند در کار انتخابات موشک دوانی کردند تا آن حد که در چند شهرستان انتخابات صورت نگرفت و پس از دو سه ماه زحمت ، بیش از نیمی از وکلای دوره هفدهم انتخاب نشدند و در آن مجلس هم معدودی از مخالفان دولت با ساخت و پاخت با بعضی از اعضاء جبهه ملی و لطائف - الحیل دیگر از صندوق سردر آوردند و در مجلس نیم بند هفدهم ، علم مخالفت برافراشتند ، و مانند میر اشرافی - پورسرتیب - حمیدیه .

کار دولت روز بروز مشکل تر می شد ، از دست رفتن درآمد نفت و نبودن درآمدی که کارهای روزمره را به جریان بیندازد ، نا رضایی یکمده که امیدوار بودند به مقام و جاهی می‌رسند و نرسیده بودند و نارضایی عده‌ای دیگر که از وعده‌های توخالی ناامید شده بودند ، ناامنی‌ها و تااندازه‌ای حسادتهایی که طبقه روحانی ، نسبت به نفوذ کاشانی و سیاست‌پیشه‌ها نسبت به مصدق پیدا کرده بودند و به زبان حال می‌گفتند سخن درست بگویم نمی‌توانم دید - که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم ، روز بروز به تعداد مخالفان افزوده می‌شد .

- روز ۲۹ بهمن ۱۳۳۰ دوره شانزدهم مجلس پایان یافت و مدیران جرائد متحصن ، متوسل به مجلس سنا شدند ، که تحصن آنها را بپذیرد و پذیرفت . مرحوم دکتر مهدی ملک زاده نایب رئیس مجلس سنا به اطاق متحصنین آمد ، و گفت : مجلس سنا از مدیران جرائد متحصن پذیرائی می‌کند و یواشکی به گوش من و آقای هاشمی حایری گفت که دولت رفتنی است و شما عنوان کنید که من نخست وزیر شوم و از همه جا زمینه فراهم است . ولی بر ما معلوم بود که با موضوع نفت که بهانه مصدق است و جمعی فریفته یا بقول آقای مشار نیمی مجذوب و نیمی مرعوب ، عنوان نخست وزیری ملک‌زاده شمارفی بیش نیست . خاصه اینکه عتلائی قوم عقیده داشتند که بهانه‌ای به دست مصدق ندهند و او را بحال خود بگذارند .

« باش تا فرقتش بگوید روزگار
پس بکام دوستان مغزش بر آرد »
تنها اثری که داعیه دکتر ملک‌زاده و دوسه سناتور دیگر داشت و چند بار با

مدیران جرائد متحصن به میان گذاشتند تشریح مصدق در تعطیل مجلس سنا بود .
 جبههٔ مخالف روز بروز متشکل تر می شد و دولتی ها از هیچ افترا و آزاری نسبت
 به آنان روگردان نبودند ، کما اینکه مخالفان دولت نیز از هیچگونه اقدامی پرهیز نمی -
 کردند و نسبت های ناروایی به مصدق و کاشانی می دادند و حتی منکر سیادت و صلاحیت
 علمی کاشانی شدند . مصدق نیز تا اندازه ای از حمله به کاشانی بدش نمی آمد زیرا بمصدق
 آنکه دو سلطان در اقلیمی ننگیند ، نمی خواست دیگری هم طراز او باشد و سایر روحانیون
 نیز از شاخصیت کاشانی ناراضی بودند چون بقول مشهور : همکار ، همکار را از خود برتر
 نمی تواند دید . خاصه اینکه کاشانی بدو پیراه هم به آنها می گفت .
 نخستین حمله کاشانی به روحانیون مشهد و قم بود ، برای قم یکی از دوستان خود



از راست به چپ : آموزگار مدیر زندگی - مهندس اعتضادی مدیر زلزله
 آیت الله کفائی - پارسا - هاشمی مدیر طلوع شخصی که پشت سر آیت الله
 ایستاده آقای محمدیان است .

را (سید محمد مشکوة) به نیابت تولیت قم فرستاد و می‌خواست برای مشهد نیز چنین کاری بکند و در مقام مخالفت با آیت‌اله کفائی برآمد و حتی اطرافیان کاشانی اوراقی علیه کفائی چاپ و در مشهد توزیع نمودند . در این موقع مرحوم آیت‌اله بروجردی نامه‌ای به آقای کاشانی نوشتند مبنی بر اینکه من و تو شاگرد آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بودیم و انصاف نیست که شما بافرزند استادتان اینطور رفتار کنید ولی کاشانی از راهی که می‌رفت باز نایستاد و آقای کفائی ناگزیر به طهران آمدند و پس از چند روز توقف در حضرت عبدالعظیم به بین‌النهرین رفتند .

مرحوم کفائی به مناسبت آشنائی‌هایی که من باخاندان کفائی و شیخ‌الرئیس افسر داشتم به وسیله آقای محمدیان از آمدنش مرا آگاه ساخت و من باچندتن از مدیران جرائد متحصن در باغ ملک در حضرت عبدالعظیم به دیدارش شتافتم و فقط دعای کرد که خداوند عاقبت این مملکت را بخیر بکند و می‌گفت چنین هرج و مرجی هیچ‌یکس به‌یاد ندارد و حکایت می‌کرد در مشهد شخصی به نام (شیخ حلیمی) همین که از رادیو شنیده است به هر کس روزی یک خروار نفت مجانی می‌دهند دستور داده آب انبار منزلش را خالی کنند که وقتی نفت‌ها رسید محل مناسبی برای انبار نفت سهمیه خویش داشته باشد .

باز می‌گفتند که جمعی از مردم چون از رادیو شنیده‌اند که اگر بیکار هم بنشینند ، روزی هیجده تومان و پنج قران ، از سهمیه نفت برایگان می‌گیرند ، از کارو کاسبی خویش دست کشیده‌اند .

بقیه از صفحه ۶۸

بقیه محاکمه شیخ فضل الله ..
 نظام‌السلطان سؤال کرد آیا صحت دارد که بنا بر تقاضای شما محمد علی شاه اسماعیل خان سرایی رادار زد ؟ شیخ جواب داد من بعد از اعدام اسمعیل خان از موضوع مطلع شدم .
 در خاتمه جلسه شیخ ابراهیم زنجانی مجتهد قیام کرد و اظهار داشت که جناب آقای شیخ فضل‌الله نوری بر اساس فتوای اسلامی و حکم شرع مفسدالارض است و محکوم باعدام می‌باشد . و بلافاصله در میدان توپخانه با داریکه مرحوم صنیع حضرت و آجودان‌باشی را اعدام کرده بودند بدارزدند و شیخ فضل‌الله نوری تا مرحله اعدام متانت و خونسردی خود را حفظ کرده بود .
 مراجع و منابعی‌ای که برای تهیه این مقاله استفاده شده است ،
 ۱- تاریخ انقلاب ایران . از سردار و براون
 ۲- روزنامه‌های صدر مشروطیت ایران
 ۳- تاریخ اعظام قدسی